

حسین مرادیگی (حمه سور)

hamesur@gmail.com



## حزب دمکرات

### از "خود مختاری" تا فدرالیسم قومی

#### مقدمه

در مورد حزب دمکرات کردستان ایران من به کرات نوشته و اظهار نظر کرده ام بنابراین اینجا بررسی تاریخ و گذشته بسیار دور این حزب مورد نظر من نیست. آنچه که موضوع بررسی این نوشته است، تغییراتی است که اخیراً در افق و خطوط برنامه ای و در سیاست این دوره حزب دمکرات نسبت به گذشته صورت گرفته است. یکی از این تغییرات که احتمالاً خیلی ها از آن مطلعند کنار گذاشتن پلاتفرم و افق سنتی این حزب، "خود مختاری" و جانشین کردن آن با فدرالیسم قومی در کنگره سیزدهم این حزب است که سال گذشته برگزار گردید. این تغییر ریل، همانطور که قبلاً نیز در یکی دو نوشته دیگر به آن اشاره کرده ام، حزب دمکرات را عملاً در ردیف احزاب و گروهها و سکت های قوم پرست قرار داده است و به فدرالیسم قومی نیز جا و مکان خطرناکتری داده است. دیگری بویژه بعد از انتخاب مجدد جورج بوش به ریاست جمهوری آمریکا، دفاع آشکارتر حزب دمکرات از سیاست دولت آمریکا در منطقه و گره زدن سیاست خود به اهدافی است که دولت آمریکا در منطقه تعقیب میکند. به این امید که در سایه آن حزب دمکرات نیز به نوایی برسد. در اینجا و در حد این نوشته من سعی میکنم این دو موضوع، تغییر ریل حزب دمکرات از "خود مختاری" به فدرالیسم قومی و منطبق کردن سیاست رهبری حزب دمکرات با سیاست دولت آمریکا در منطقه را مورد بررسی قرار دهم. اما قبل از آن لازم میدانم به نکته عمومی تری که در واقع قطب نمای حرکت ناسیونالیسم کرد

و احزاب مربوطه منجمله حزب دمکرات است، یعنی رابطه ناسیونالیسم کرد و حل مساله ملی کرد، اشاره کنم.

### ناسیونالیسم کرد و حل مساله ملی کرد

واضح است اینجا چند و چون شکل گیری ناسیونالیسم کرد مورد نظر من نیست، آنچه در این جا و در این نوشته مورد نظر من است اشاره کوتاهی است به نگرش ناسیونالیسم کرد به حل مساله ملی کرد. ناسیونالیسم معمولا مساله ملی و هویت ملی را به ایدئولوژی حاکمیت و قدرت سیاسی و اساسا به مساله دولت گره میزند. در مورد ناسیونالیسم کرد این مساله شکل ویژه ای بخود گرفته است و به نوبه خود حل مساله ملی کرد را از آنچه که هست پیچیده تر کرده است. ناسیونالیسم کرد جز در یک دوره کوتاه، یعنی سالهای بعد از جنگ جهانی اول و تشکیل کشور عراق توسط دولت بریتانیا، هیچگاه خواهان ایجاد دولت مستقل خود نبوده است و در ۶۰ سال گذشته نیز تمایلی به راه حل مساله ملی کرد از این طریق از خود نشان نداده است. منظور من اینجا "تقدیس" دولت مستقل نیست، مسئله ملی و از جمله مساله ملی کرد را از طریق برگزاری رفراندوم با به رسمیت شناختن حق جدائی و یا ماندن در چهارچوب یک کشور و الحاق داوطلبانه در صورت به رسمیت شناختن حقوق کامل شهروندی مردم کردستان نیز میتوان حل کرد. آنچه که اینجا مد نظر من است این است که چرا ناسیونالیسم کرد، جز در یک دوره کوتاه، هیچگاه بدنبال انتخاب یکی از این راه حل ها جز راه حل مورد نظر خود برای حل مساله ملی کرد، نبوده و نیست و اینکه این سیاست به قیمت تحمیل چه مصائبی به مردم کردستان تمام شده و تمام میشود. رابطه ناسیونالیسم کرد و دولت مستقل و اینکه چرا این دولت مستقل تشکیل نشد یا تشکیل نمیشود؟ البته میتواند موضوع مورد بررسی هر سیاستمدار و یا هر آکادمیستی نیز باشد، اما این مساله اینجا و در این سطح از بحث نیز مورد نظر من نیست. من اینجا تنها آنهم کوتاه و مختصر به وجهی از آن، یعنی سیاست تا کنونی ناسیونالیسم کرد در قبال مسئله ملی کرد اشاره میکنم.

روش ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه برای حل مساله ملی کرد، در یک کلام، شریک شدن در قدرت محلی با دولت مرکزی بهر قیمت بوده است. برای نیل به آن نیز ناسیونالیسم کرد و احزاب ناسیونالیست کرد سیاست زیستن در شکاف دولتهای مرتجع منطقه و بند و بست با دولت مرکزی از بالای سر مردم کردستان را پیشه کرده اند و خود را به آن عادت داده اند. شاید کسی ادعا کند که این ویژگی ناسیونالیسم کرد به قرون گذشته و به ادامه سنت گماردن حاکمان محلی "والی" های کردستان از طرف دولتهای مرکزی وصل است و از این طریق علت اشتیاق ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه را به "تیولداری" در این دوره نیز توضیح دهد، اما در دوره بسط و گسترش سرمایه داری در قرن بیستم در کشورهای ایران و ترکیه و عراق و به تبع آن در مناطق کردنشین این کشورها،

مشکل بتوان مساله را از این زاویه توضیح داد. ناسیونالیسم کرد در این دوره بعلت ادغام بورژوازی کرد در بازار سراسری این کشورها و طمع دلارهای نفت، منافع استراتژیک خود را در چهارچوب این کشورها تعقیب میکند و آن را به بازار سراسری این کشورها گره زده است. علت مخالفت ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه را با راه حل چاره ساز مساله کرد از طریق برگزاری رفراندوم و یا طرح استقلال کردستان عراق در این دوره و پناه بردن آنان به طرحهای ارتجاعی و قوم پرستانه و گره زدن سیاست و مصلحت مقطعی خود به منافع دول ارتجاعی منطقه و اکنون به سیاست دولت آمریکا در منطقه را باید در این مصلحت و منافع استراتژیکی که ناسیونالیسم کرد آن را به بازار سراسری این کشورها گره زده است، جستجو کرد. شریک شدن در قدرت محلی از نظر احزاب ناسیونالیست کرد راهی است برای کنترل زندگی مردم کردستان و به جیب زدن ثروت های افسانه ای برای خود که نمونه آن را اکنون در کردستان عراق شاهدیم. اینها خواهان جدایی و ایجاد دولت مستقل یا ماندن به شرط به رسمیت شناختن حقوق کامل شهروندی مردم کردستان و از این طریق حل مساله ملی کرد، نیستند. خواهان ایجاد جزیره "خودمختار" برای خود در اشتراک با دولت مرکزی اند، این به طبیعت استراتژیکی که منافع و مصلحت خود را به آن گره زده اند بیشتر میخورد تا حل چاره ساز معضل ملی کرد و پایان دادن به مصائبی که از این طریق بر مردم کردستان تحمیل میشود. از این طریق به زعم خود هم بر زندگی مردم کردستان چنگ میاندازند و هم در سطح بازار سراسری سهم بری خود را از کار ارزان و ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر نیز حفظ میکنند. سابقا "خود مختاری" و اکنون فدرالیسم قومی، که عملا جامعه را روی بمب پاکسازی قومی قرار میدهد، ابزار دست یافتن ناسیونالیسم کرد احزاب مربوطه به چنین موقعیتی است. این تلاش ارتجاعی ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه بجای حل مدنی و سر راست مساله ملی کرد، تاریخی از ساخت و پاخت و بند و بست با دولت های مرکزی، با دول ارتجاعی منطقه، علیه منافع آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کردستان، علیه هم دیگر و علیه اپوزیسیون این دولتها را پشت سر خود دارد. نان دانی است که احزاب ناسیونالیست کرد به قیمت تحمیل آواره ای و در بدری و دهها مصیبت دیگر به مردم کردستان، چندین دهه است از آن تغذیه میکنند. احزاب ناسیونالیست کرد با حل مساله ملی کرد از طریق برگزاری رفراندوم مخالفند، نه به این دلیل که گویا از "خود مختاری" که اینها ۶۰ سال است بدنبال آنند و اکنون از فدرالیسم قومی ای که بدنبال آنند امکان ناپذیرتر است، بلکه به این علت است که در این نان دانی و در زندگی آنها در شکاف های منطقه را می بندد.

شاهد زنده در این مورد کردستان عراق است. دو حزب "حاکم"، اتحادیه میهنی و پارتی(حزب دمکرات کردستان عراق)، در ۱۳ سال گذشته از حل مساله ملی کرد و طرح استقلال کردستان عراق از طریق برگزاری یک رفراندوم در شرایط حضور صدام و دولت بعث باوجود فرصت های مناسبی که پیدا کردند به عناوین مختلف طفره رفتند و حتی از تلاشهایی هم که بدین منظور انجام میگرفت

جلوگیری کردند. اتحادیه میهنی رسماً خواستار محاکمه حزب کمونیست کارگری عراق شد چرا که طرح استقلال کردستان عراق را تبلیغ کرده بود! اکنون نیز بعثت دورنمای تسلط اسلام سیاسی و یا سلطه مجدد ناسیونالیسم قومی عرب بر عراق در آینده، هرچند طرح استقلال کردستان عراق از طریق فراندم هنوز هم یک راه حل واقعی است، با این وجود از آن طفره میروند و همچنان به تیولداری در مناطق تحت نفوذ خود چسبیده اند یا سوخت جنگ داخلی دیگری را آماده میکنند. این احزاب بجای حل چاره ساز مساله ملی کرد در کردستان عراق، به امید شریک شدن در قدرت، آینده سیاسی کردستان عراق را در دامن آینده ای مبهم و ناروشن و مردم کردستان عراق را در میان دریائی از کینه و نفرت قومی میان ناسیونالیسم کرد و عرب و اسلام سیاسی رها کرده اند. مردم کردستان عراق را در یک حالت بلاتکلیفی نگهداشته اند، خودشان ثروتهای افسانه ای بهم زده اند، توده کارگر و مردم آزادیخواه کردستان عراق نیز بسرعت قدرت خریدشان پائین میاید، گرانی سرسام آور زندگی مردم را تهدید میکند و این احزاب در مقابل این وضعیت به کسی نیز جوابگو نیستند. منتظرند تا کسی پای ورقه تیولداری حضرات را امضا کند، یا آنقدر مردم را در حالت بلاتکلیفی نگه میدارند تا بمبی که روی آن نشسته اند منفجر میشود و همه را به جان هم میاندازد.

برای مردم کردستان راهی جز کنار زدن احزاب ناسیونالیست کرد از سر راه مبارزه آزادیخواهانه و برابری طلبانه خود نمانده است. این راه نه با اعلام مکانیکی آن که از طریق بسیج و متشکل شدن دور پرچم و برنامه ما، صف کمونیست و رادیکال این جامعه، برای آزادی و برابری میگذرد. وگرنه داستان کوچهای اجباری و پاکسازیهای قومی و دیگر مصائب هولناکی که مردم کردستان متحمل شده اند همچنان ادامه خواهد یافت. احزاب ناسیونالیست کرد در واقع حضور خود را مدیون اعمال ستم ملی دولتهای بورژوازی مرکزی بر مردم کردستان و سرکوب سیستماتیکی است که این دولتها علیه مردم کردستان اعمال میکنند. وگرنه مدتها بود به حاشیه رفته بودند. در مورد حل مساله ملی کرد نیز تنها راه حل چاره ساز این مساله، برگزاری یک فراندم است که در آن مردم کردستان به دو چیز، جدائی و یا ماندن داوطلبانه بشرط به رسمیت شناختن حقوق کامل شهروندی خود، کاملاً آزادانه و بدوراز هر گونه فشاری رای دهند. در کردستان عراق فعلاً طرح استقلال کردستان عراق سر راست ترین راه حل برای این مساله است. خارج از اینها را حلهای خود مختاری و فدرالیسم قومی، ارتجاعی است، تنها کاشتن استخوان لای زخم است و شکاف و تنش قومی و ملی را ابدی میکند.

### از "خود مختاری" تا فدرالیسم قومی

کنگره سیزدهم حزب دمکرات کردستان ایران همانطور که پیشتر نیز گفتم سیاستی را که بخشی از رهبری این حزب مدتها بود بدنبال آن بود، تایید کرد. این تغییر ریل واضح است ساده نبود، سر این مساله در رهبری حزب دمکرات درگیری و جدل سیاسی وجود داشت و سرانجام روی آن توافق

کردند. فدرالیسم قومی حزب دمکرات در واقع روی دیگر سکه انطباق سیاست این دوره حزب دمکرات با سیاست منطقه ای دولت آمریکا است، سیاستی که آن را پروژه "خاورمیانه بزرگ" یا "دمکراسی خاورمیانه ای دولت آمریکا" نام نهاده اند. این فرض که فدرالیسم قومی بعنوان راه حل مساله کرد جزو این پروژه است در چرخش رهبری حزب دمکرات از "خود مختاری" به فدرالیسم قومی موثر بوده است و رهبری حزب دمکرات به این امید در باد آن خفته است. قبل از وارد شدن به اصل بحث لازم میدانم یک نکته را همینجا اضافه کنم، آنهم اینکه طرفداران فدرالیسم از جمله حزب دمکرات وقتی از فدرالیسم حرف میزنند ظاهرا از فدرالیسم در آمریکا و آلمان مثال میاورند، اما منظور آنها نوع فدرالیسم آمریکا یا آلمان که اداره امور محلی آنجا نه بر مبنای قومیت بلکه بر مبنای تقسیمات جغرافیایی انجام گرفته است نیست. حال اگر از دوره تاریخی معینی که این فدرالیسم در آن صورت گرفته نیز بگذریم. هدف اینها فدرالیسم قومی، یعنی ایجاد مناطق "خودمختار" بر مبنای قومیت است. همانطور که بارها و در حد این نوشته نیز توضیح خواهم داد معنی عملی این، دمیدن در شیپور پاکسازی قومی است، آن را بسته بندی "آبرومندان" فدرالیسم عرضه میکنند.

"خود مختاری" طلبی گذشته حزب دمکرات و اکنون فدرالیسم قومی آن البته اختلاف چندانی با هم ندارند، هر دو در اصل یکی هستند و یک هدف را تعقیب میکنند، اما از نظر پیامدهای عملی و سیاسی، فدرالیسم قومی حزب دمکرات بسیار فراتر از "خود مختاری" طلبی سابق این حزب است. رابطه آن نیز با "دمکراتیزه کردن" جامعه و غیره که پائینتر توضیح خواهم داد حتی پوچ تر است از رابطه "خود مختاری" خواهی سابق این حزب با "دمکراسی برای ایران"ی است که سابقا حزب دمکرات شعارش را میداد.

سابقا حزب دمکرات همراه "خود مختاری برای کردستان"، میگفت، "دمکراسی برای ایران"! "دمکراسی برای ایران" هیچ ربطی به "دمکراسی" و آزادیهای سیاسی و آزادیهای فردی و اجتماعی در جامعه نداشت، نه در کردستان ایران و نه در دیگر نقاط ایران. تنها اسم رمزی بود برای تبری حزب دمکرات از اتهام "تجزیه طلبی"، در عین حال ابزار هر نوع ساخت و پاخت و بند و بست حزب دمکرات بود با هر بخشی از اپوزیسیون راست ایران که حزب دمکرات تصور میکرد در تحولات سیاسی آینده ایران به قدرت خواهد رسید. با "خود مختاری" قرار بود جای اطلاعات و سپاه و ژاندارمری و دیگر نیروهای انتظامی رژیم اسلامی را در کردستان ایران نیروهای مسلح حزب دمکرات، "فرزندان خلق کرد"، پر کنند، کارمندان که عمدتا در کردستان بومی هستند، و خواندن و نوشتن به زبان کردی نیز آزاد باشد. این در بهترین حالت آن سناریویی بود که قرار بود حزب دمکرات با "خود مختاری" خود در همکاری با جمهوری اسلامی نظم اسلامی را در کردستان ایران پاس دارد. از حق نگذریم، حزب دمکرات به اداره ژاندارمریها تحت ریاست سرکار پاسدار های جمهوری اسلامی هم راضی بود، اما جمهوری اسلامی زیر بار آن نمیرفت. رابطه "دمکراسی برای

ایران" حزب دمکرات با "خود مختاری برای کردستان" این حزب چقدر پوچ بود، در مورد فدرالیسم قومی، رابطه "دمکراتیزه کردن" کشور و "عدم تمرکز" و "کثیرالملله" خواندن جامعه ایران، پائینتر توضیح خواهم داد، از اینهم پوچتر است. اما فضایی که مدافعان "ملیت و قومیت" در همراهی با بقایای چپ سنتی مدافع خرافه "کثیرالملله" خواندن جامعه ایران و اسطوره "خلقهای تحت ستم" ایجاد کرده اند، به حزب دمکرات امکان داده است که تا بر این اساس خود را "پیشکسوت" مسائل ملی کند و با آن در کمال "فتخار" خود را به اپوزیسیون راست و قوم پرستان مرتجع پیش فروش کند، در عین حال ساخت و پاخت و بند و بست خود را با آنان از بالای سر مردم کردستان نیز انجام دهد.

اگر از جنبه سیاسی به این تغییر ریل حزب دمکرات نگاه کنیم، فدرالیسم قومی این حزب از "خود مختاری" خواهی سابق آن بسیار فراتر رفته است. سابقا حزب دمکرات میگفت "خود مختاری" میخواهد، این را میشد حداکثر به قضاوت و رای اکثریت مردم ایران گذاشت. اما اکنون حزب دمکرات با فدرالیسم قومی خود میخواهد در تعیین نظام حکومتی آینده ایران بر این مبنا دخالت کند. میخواهد نظام حکومتی آینده ایران نیز بر اساس "قومیت" تعیین شود. حزب دمکرات بجای اینکه خواستار حل چاره سازمساله ملی کرد در ایران شود، دارد حل این مساله را به تعیین نظام حکومتی آینده ایران بر مبنای "قومیت" گره میزند. معنی عملی این سیاست همانطور که پیشتر نیز گفتم چیزی جز فراخوان به یک جنگ قومی در ایران نیست، چیزی جز دعوت به سنگر بندی در نرده و ارومیه و تهران و دیگر نقاط ایران در آینده نیست. حکومت سیاسی واحد "اقوام" را نمیشود برپا کرد، تعیین حاکمیت سیاسی در ایران بر مبنای "قومیت" چیزی جز دمیدن در شیپور جنگ مغلوبه بر سر قلمروهای حکومتی قومی واحد نیست. و نتیجه عملی آن نیز چیزی جز از هم پاشیدن شیرازه مدنی جامعه و تحمیل چند دهه عقب گردی دیگر به جامعه و به مردمی که از جهنم جمهوری اسلامی رها میشوند نیست. در یک کلام، فدرالیسم قومی طرحی برای "دمکراتیزه کردن" جامعه ایران و عوام فریبی "عدم تمرکز" و غیره که طرفداران فدرالیسم قومی ادعای آن را دارند نیست، طرحی است عملا برای فرو بردن جامعه ایران در سیاه چالی که اکنون مردم عراق در آن گرفتارند. راه دمکراتیزه کردن کردن جامعه ایران اگر کسی ریگی در کفش نداشته باشد نه از فدرالیسم قومی که از سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی، از الغای ارتش و سپاه پاسداران و دیگر ارگانهای سرکوب و پلیسی رژیم اسلامی، از جدایی مذهب از دولت و از آموزش و پرورش و از دخالت مذهب در زندگی خصوصی مردم، از تامین و ضمانت آزادیهای بی قید و شرط فعالیت سیاسی و بیان و عقیده و تشکل، و خلاصه از خصوصی کردن قومیت و ایجاد یک دولت سکولار غیر قومی و غیر مذهبی در ایران که کلیه شهروانند جامعه در مقابل آن بدون در نظر گرفتن هیچ تبعیضی بر اساس جنیست، ملیت، قومیت، رنگ و زبان و مذهب و نژاد و غیره حقوقی مساوی داشته باشند، میگذرد.

کسی اگر ریگی در کفش ندارد چرا اینها را به شعار خود و شعار و مطالبه مردم و جامعه تبدیل نمیکند؟ چرا مردم را حول اینها بسیج نمیکنند؟ چرا به فدرالیسم قومی که عملاً جامعه را در یک جنگ قومی بی سرانجام فرو میبرد چسبیده است؟ چون یک عده تصمیم گرفته اند که بر مبنای قومیت به نوایی برسند؟ چون یک عده از این طریق و در این شرایط است که میتوانند خود را بعنوان کارادزیج ها و عزت بیگویی های آینده ایران بر بخشهایی از مردم تحمیل کنند؟ چون یک عده قوم پرست تصمیم گرفته اند که هر کدام در گوشه ای برای خود مناطق "خودمختار" قومی ویژه خود را داشته باشند که فردا عبور مرور طرف دیگر را قدغه کنند؟ این در واقع کل ماجراست، و این عمق کثافت تحریک عرق قومی را که بدرد این نوع کارها میخورد برملا میسازد. طرف نسخه از هم پاشاندن شیرازه مدنی جامعه را پیچیده است، ریاکارانه آن در زر ورق "دمکراتیزه کردن" جامعه و عدم "تمرکز" به بازار عرضه میکند تا قبح آن را بپوشاند. یک عده روشنفکر هم که متوجه حساسیت این مساله در شرایط متحول سیاسی فعلی ایران و اینکه این مساله در شرایطی که مردم برای درهم کوبیدن جمهوری اسلامی خود را آماده میکنند میتوانند چه مصائبی را به مردم ایران تحمیل کند نیستند، دنبال اینها فدرالیسم قومی را دم گرفته اند و دارند آب به آسیاب گروههای قوم پرست میریزند. متوجه نیستند که از کشیدن مرزها بر مبنای هویت قومی بوی پاکسازی قومی می آید. ما همچنانکه بارها گفته ایم این را اجاز نخواستیم داد و در مقابل آن می ایستیم. این کار شدنی نیست، مگر قبلاً از روی جنازه های ما گذشته باشند.

با این میتوان حدس زد که حزب دمکرات از نظر سیاسی و عملی با یک تغییر ریل بظاهر ساده از "خود مختاری" به فدرالیسم قومی، چه مکان و جایگاه بمراتب خطرناکی را به فدرالیسم قومی که قبلاً چند گروه و سکت موهوم قومی آن را باد میزدند، داده است. به این دلیل افشاء فدرالیسم قومی و طرفداران آن و افشای خود حزب دمکرات چه در ساخت و پاخت با جمهوری اسلامی و چه بعنوان پرچمدار فدرالیسم قومی در ایران از اهمیت ویژه ای در این دوره برای ما و صف رادیکال جامعه ایران برخوردار است.

### ایران "کثیرالملله" و فدرالیسم قومی

حزب دمکرات و دیگر سکتها و گروههای موهوم هوادار فدرالیسم قومی ادعا میکنند که فدرالیسم قومی مورد نظر آنها اساساً به "کثیرالملله" بودن کشور ایران ربط دارد و برای عرضه کردن آن به بازار پاکسازی قومی، به آن استناد میکنند. این ادعا، هم غیر واقعی است و هم ارتجاعی است. نه ایران و نه هیچ کشور دیگری در جهان "یک ملیتی" و یا "چند ملیتی" نیستند. چسباندن و یا اطلاق "ملت" یا "قوم" به مردمانی به زبانهای مختلف که با هم و در کنار هم زندگی میکنند، یک انتخاب سیاسی است، ناسیونالیستی است، با این دارند منافع زمینی طبقاتی معینی را تامین میکنند. "ملت" محصول یک دوره تاریخی معین است و در یک دوره تاریخی معین هم از بین میرود. تا قبل از وارد شدن انگ

“ملت” به بازار بورژوازی، مردمان زیادی با زبانهای مختلف با هم زندگی میکردند، نه کسی میگفت “یک ملیتی” و نه کسی میگفت “چند ملیتی” هستند، کما اینکه کشور به اصطلاح یک ملیتی تجزیه شده و به چند “ملت” تقسیم شده است و یا کشور “چند ملیتی” به “یک ملیتی” تبدیل شده است. “ملت” را ناسیونالیسم میسازد و از آن بعنوان قالبی برای شکل دان حاکمیت جامعه بورژوایی استفاده میکند، که در آن انسانها بعنوان آحادی با هویت‌های کاذب ملی شرکت دارند. “ملت” ساخته و پرداخته بورژوازی است، بورژوازی از آن دیوار آهنینی میسازد تا چنین وانمود شود که هویت کاذب ملی و قومی بخش لایتجزای زندگی اجتماعی و ذات انسان است و عبور از آن ممکن نیست. در ایران نیز هم “یک ملیتی” و هم “چند ملیتی” نامیدن مردمانی که به زبانهای مختلف در کنار هم زندگی میکنند، ناسیونالیستی، ارتجاعی و پرچم ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم “ملت بالا دست” در همه جای دنیا دولت را به میدان میاورد و از آن بعنوان ابزاری برای برتری ملی و قانونیت دادن به برتری ملی و ایجاد ستم ملی استفاده میکند و در نتیجه پیدایش مساله ملی را دامن میزند. در عین حال، مسئله ملی محصول عملکرد و تقابل ناسیونالیسم‌های مختلف هم هست. این تقابل میتواند از فرعی ترین شکاف‌های ملی و قومی بزرگترین جدال و کشمکش ملی و قومی را ایجاد کند. نمونه‌های آن را با چشمان خود در این دوره و بویژه بعد از فروپاشی اردوگاه شرق در اینجا و آنجا جهان شاهد بوده ایم. ناسیونالیسم ایرانی، با “یک ملت” خواندن کشور ایران بنام دفاع از “حاکمیت ملی” و “تمامیت ارضی” حق تصمیم‌گیری و حق کامل شهروندی مردمی را که درگیر این مساله هستند انکار و سرکوب میکند. ناسیونالیست‌های طرفدار “کثیرالملله” خواندن ایران نیز به ابقای شکاف ملی و ستم و تبعیض ملی میافزایند. “کثیرالملله” نامیدن ایران اکنون در خدمت تعبیه کردن حاکمیت‌های خودمختار در ایران و از این طریق کاشتن شکاف و کشمکش‌های ملی در مغز استخوان جامعه است. چند سال قبل یک عده روشنفکر به این بهانه شروع کردند به صادر کردن استوارنامه‌های “ملت”‌های مختلف در ایران. سرشان را از پنجره خانه شان بیرون کشیدند، بازی بچه‌ها را در کوچه دیدند با وجود این به شمارش “ملت‌ها” در ایران ادامه دادند. ابتدا نوشتند ۶ “ملت” و چندین “ملیت” و ۹ یا ۱۳ گروه زبانی و غیره. ما گفتیم این آمار بسرعت بالا می‌رود و فردا گیلکی و مازندانی و لر و تالشی و قشقایی و غیره نیز به این لیست اضافه میشوند. از اینها سوال کردیم، آسوری‌ها و ارمنه به چه ملتی تعلق خواهند داشت حالا که حضرات استوارنامه‌های “ملی” “ملل” مختلف را تایید میکنند؟ آن روزها سکوت کردند، امروز علنا دارند می‌گویند کلهر و گیلک‌ها هم هرکدام یک “ملت” هستند. فردا یقیناً به این لیست اضافه خواهند کرد. می‌بینیم این لیست چقدر دلبخواهی است و چه امیال ناسیونالیستی و قوم‌گرایی منحنی پشت آن خوابیده است.

چسباندن فدرالیسم قومی به خرافه “کثیرالملله” بودن جامعه ایران همانطور که بالاتر نیز گفتم ناسیونالیستی و ارتجاعی است، در عین حال هم غیر واقعی است. رهبری حزب دمکرات که تا دیروز



از لای هر شکافی در جمهوری اسلامی یا در اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی برای رسیدن به "خودگردانی" یا "خود مختاری اسلامی" یا "خود مختاری داخلی" یا "حق قومی" استفاده میکرد و حتی به سپردن ریاست ژاندارمریهای جمهوری اسلامی به حزب دمکرات نیز رضایت میداد، از سر "کثیرالملله" بودن جامعه ایران نبود که دنبال این ساخت و پاختها میرفت، اهداف محلی و مصلحت روز این حزب چنین تقاضا میکرد. اکنون نیز حزب دمکرات مطابق فرصت طلبی معمول خود وقتی می بیند یک عده پشت خرافه "کثیرالملله" خواندن جامعه ایران صف کشیده اند، از آن بعنوان مستمسکی در جهت امیال خود استفاده میکند. حزب دمکرات تا دیروز رهبران این سکتهای قومی و موهوم را "زعمای" قوم خود به حساب نمیآورد. همین مصطفی هجری میگفت، مردمان دیگر قومها هنوز آنان را بعنوان رهبران خود قبول نکرده اند. امروز رهبری حزب دمکرات وقتی می بیند که بازار فدرالیسم قومی نزد بخش اعظم اپوزیسیون راست گرم است، و همه از دم قومی و ملی شده اند از آنان برای جلو افتادن و جمع کردن بدور خود و از این طریق پیش فروش کردن خود به قوم پرستان و بخشهایی از اپوزیسیون راست، استفاده میکند. در این راه البته از حمایت بقایای روشنفکران "خلقی" که وظیفه خود را سرویس دادن به اینها میدانند نیز برخوردار است. باید کل این پروژه را بهم زد.

یک راه موثر مبارزه با این تلاشهای ارتجاعی و کوتاه کردن دست ناسیونالیسمهای مختلف از زدن انگ سیاسی و ایدئولوژیک به مردمان یک جامعه به زبانهای مختلف، خصوصی کردن قومیت آدمهاست. قومیت بقول منصور حکمت باید امر خصوصی انسانها باشد. باید کاری کرد که جامعه و حاکمیت و حقوق مدنی و اجتماعی انسانها را مستقل و جدا از ملیت و قومیت سازمان داد و مردم را از زیر یوغ "قومیت و ملیت" خارج کرد. خیلی ها شعار جدایی مذهب از دولت و از آموزش و پرورش را قبول دارند و این شعار را میدهند، اما وقتی به "قومیت و ملیت" میرسند انگار هاله "مقدسی" دور "قومیت و ملیت" پیچیده اند، انگار این جدایی در این مورد صدق نمیکند، انگار قومیت را نمیشود مانند مذهب امر خصوصی انسانها کرد و انگار طوق قومیت و ملیت را نمیشود از گردن انسانها جامعه کند! در ایران نه تنها ناسیونالیسمهای مختلف و ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات، که کل چپ سنتی و بقایای توده ای و اکثریتی همه قومی و ملی هستند. انگار ملی بودن و ناسیونالیست بودن به اندازه مذهبی بودن انسانها قبیح نیست، حتی میتوانند به آن نیز "افتخار" کنند. توهامات چپ سنتی نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم جهان سومی و نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم "اقلیتها"، قبول بدون اما و اگر و بعنوان داده از پیشی "ملت" توسط کمونیستهای اردوگاهی سابق و ناسیونال فرمیسم و کل چپ سنتی که کل کائنات سیاسی خود را حول تقدیس مقوله "ملت و ملیت" پایه گذاری کرده اند در چند دهه گذشته در تقدیس خرافه ملی و قومی شدت دخیل بوده است. این مساله در چند سال اخیر با رها شدن افسار ناسیونالیسم منحط قومی بعد از فروپاشی اردوگاه شرق،

بشدت تقویت شده است. لیست ۵ ماده ای استالینی در تعریف "ملت"، فاکتورهای مانند زبان مشترک، سرزمین مشترک، تاریخ و فرهنگ و اخلاقیات مشترک و غیره که ناخوانایی و نادرستی آنها با واقعیت خود پدیده "ملت" کاملاً آشکار میباشند، نه تنها نزد ناسیونالیسم "اقلیتها" که نزد چپ سنتی و ناسیونال رفرمیسم نیز قدوسیت خود را حفظ کرده اند. در این رابطه به چند اصل عقیدتی که از دیدگاه مارکسیسم و کمونیسم طبقه کارگر جهان شمول و غیر قابل نقضند زمان و مکان و دور تاریخی و غیره نمی شناسند جلب می کنم:

"۱- کارگران میهن ندارند. ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در تضادی آشکار و مطلق با هم قرار دارند، غیر قابل تلفیق و سازش با یکدیگرند. ناسیونالیسم یک ایدئولوژی بورژوازی است که مانع خودآگاهی و انترناسیونالیستی طبقه کارگر است. ۲- کمونیسم برای از میان بردن مرزهای ملی و لغو هویت‌های ملی تلاش میکند. جامعه کمونیستی جامعه ای فاقد تفکیک ملی و کشوری انسانهاست. ۳- ستم ملی، تبعیض بر مبنای انتساب انسانها به ملیتهای مختلف، یکی از جلوه ها و اشکال مهم نابرابری انسانها در جامعه است و باید برچیده شود. محو ستم ملی و تضمین برابری همه انسانها مستقل از تعلقات ملی یک هدف مستقیم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است." (ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری، نوشته منصور حکمت، جلد هشتم، صفحه ۱۶۵)

کار ما خرد کردن جامعه در آحاد ملی و قومی نیست، برای این کار در گام اول باید از "قومیت و ملیت" شروع کرد و "قومیت و ملیت" را مانند مذهب از دولت جدا کرد. باید حاکمیت و آموزش و پرورش را از زیر آوار خرافه ملی و قومی نیز بیرون کشید و قید کردن قومیت را در شناسنامه انسانهای یک جامعه را لغو کرد. باید قومیت را همانطور که مذهب، به امر خصوصی انسانها تبدیل کرد. انسان باید آزاد باشد همانطور که مذهب، قومیت خود را تقدیس یا مسخره کند. بقول منصور حکمت همانطور که در شناسنامه آدمها نباید نوشت شیعه، سنی، مسلمان، مسیحی، یهودی و بهایی و غیره، همانطور هم نباید در شناسنامه هیچ انسانی نوشت کرد، لر، فارس و بلوچ و غیره. باید الفاظی مانند حکومت ایرانیان، حاکمیت ایرانی را برانداخت. دولت همانطور که غیر مذهبی باید غیر قومی و غیر ملی باشد. باید دولت، دولت شهروندان یک جامعه باشد و رابطه حقوقی مساوی با همه شهروندان یک جامعه بدون در نظر گرفتن هیچ تبعیضی بر اساس ملیت، قومیت، جنیست، مذهب، رنگ و زبان و غیره داشته باشد. همانقدر که مذهب خرافی و قبیح است، قومیت و ملیت گرایی نیز خرافی و قبیح است. باید آموزش و پرورش را، حقوق فردی و اجتماعی انسانها را از زیر یوغ خرافه قومیت و ملیت درآورد و آن را مستقل از قومیت و ملیت تعریف کرد و هاله "مقدس" دور قومیت و ملیت را مانند هاله "مقدس" دور مذهب پائین کشید و ریاکاری و عوام فریبی دور این خرافه را نیز به انسانهای جامعه نشان داد. باید هویت کاذب ملی و مذهبی را القا کرد. این کار دکان عوام فریبی ناسیونالیسمهای مختلف از جمله ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات و هر جریان قومی دیگری را

همانند عوام فریبی و تحمیق مذهبی انسانها، تخته خواهد کرد. راه حل واقعی برای امحای وجود تنش قومی و یا جلوگیری از عوام فریبی قوم پرستان رنگارنگ، نه فدرالیسم قومی که خصوصی کردن قومیت از دولت و از آموزش و پرورش است. ایجاد دولتی است کاملاً غیر قومی و غیر مذهبی و سکولار که در آن انسانهای جامعه بدون در نظر گرفتن هیچ تبعیضی بر اساس جنسیت یا ملیت و قومیت و نژاد و رنگ و زبان و مذهب و غیره در مقابل دولت حقوقی مساوی داشته باشند، نه کشیدن مرزهای مبتنی بر هویت قومی و به جان هم انداختن آدمها و تکرار حمام خونهای رواندا و کشورهای بالکان، نه سنگر گرفتن پشت خرافه "کثیرالملله" و یا "یک ملت" نامیدن جامعه ایران و بجان هم انداختن انسانهای این جامعه علیه هم.

### از اردوگاه شرق تا دولت آمریکا

و اما در مورد پروسه خزیدن حزب دمکرات بسمت دولت آمریکا. تا اوایل دهه هشتاد، حزب دمکرات کردستان ایران رویش به سوی اردوگاه شرق بود و در کنار حزب توده مداحی "کشورهای برادر" را پیشه کرده بود. اوایل دهه ۸۰ با بحث کورته باس (بحث کوتاهی در مورد سوسیالیسم، نوشته عبدالرحمن قاسملو) این حزب سکان را بطرف غرب و در این گام، بسمت سوسیال دمکراسی اروپا، چرخاند. ظاهراً دیگر از شرق چیزی نصیب حزب دمکرات نمیشد. در آن دوره سوسیال دمکراسی و بعدها تا اواسط دهه ۹۰ از مساله کرد مستمسکی برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی دول اروپایی با دول مرتجع منطقه ساخته بود. این، برای حزب دمکرات نیز بهانه ای بود تا این حزب دوستی خود را با این بخش از بورژوازی غرب توجیه کند و حتی با آن برای خود وجهه ای نیز کسب کند. با فروپاشی اردوگاه شرق و ظهور "نظم نوین جهانی"، آفتاب رابطه حزب دمکرات و سوسیال دمکراسی اروپا نیز بتدریج غروب کرد. حزب دمکرات همانطور که مصطفی هجری در مصاحبه های اخیرش با رادیو "زایله، رادیویی کردی زبان در استکهلم" و رادیوهای دیگر گفت، ظاهراً از همان زمان "قطب" خود را انتخاب کرده بود و نماینده این حزب بقول او در راه "واشنگتن" در رفت و آمد بود. این رابطه در آن سالها در هر سطحی بوده باشد چیز مهمی را توضیح نمیدهد جز سابقه تراشی رهبری حزب دمکرات که با آن خود را به امروز وصل کند. واقعیت این است که آنروزها حزب دمکرات دلش جای دیگری بند بود، نه دولت آمریکا در منطقه بود و نه ۱۱ سپتامبری هم روی داده بود. نماینده حزب دمکرات اگر هم در دالانهای ماموران امنیتی دولت آمریکا پرسه میزد برای این بود که دست حزب دمکرات به جایی بند شود. آنروزها روزهای عروج دوم خرداد در ایران بود و حزب دمکرات نیز یکی از آنهایی بود که در باد خیال آن خوابیده بود. این پدیده همچنین مورد حمایت دول اروپایی و حتی دولت آمریکا و میدیای این کشورها نیز بود و فراتر از آن بعدها با آن در "کنفرانس برلین" خواستند "آب تطهیر" روی جمهوری اسلامی بریزند که ما، کمونیستهای کارگری، برنامه آنها را به شکست کشاندیم. حزب دمکرات آنزمان با گرفتن قول نسبیه کپی دوم خردادی شدن رژیم در کردستان

ایران، کمر به حمایت رژیم اسلامی بسته بود و در پی راهی میگشت تا "حسن نیت" خود را هرچه زودتر به رژیم اسلامی ثابت کند. اوایل مشکل داشت. دادگاه رسیدگی به "جنایت میکونوس" در برلین به تازگی سران جمهوری اسلامی را در این جنایت مجرم شناخته بود و رهبری حزب دمکرات از اینکه نمیتوانست با تمام وجودش به دنبال دوم خرداد و جمهوری اسلامی بدود، چه غصه ها احتمالا از این بابت نخورده باشد. سرانجام عنان اختیار از کف رفت، گرفتن قول کپی دوم خردادی رژیم در کردستان ایران چیزی نبود که حزب دمکرات بخاطراری "دادگاه میکونوس" از آن بگذرد. هرچند با مدتی تاخیر، اما سرانجام چراغ سبز حزب دمکرات به ماموران اطلاعاتی رژیم اسلامی در کردستان ایران داده شد. قبل از حزب دمکرات البته از حق نگذریم عده ای از دیگر سخنگویان ناسیونالیسم کرد، در داخل و خارج کشور، زبان به مدح و ثنای دوم خرداد و شخص خاتمی گشوده بودند و راه را برای حزب دمکرات تا حدودی "هموار" کرده بودند. اینها خود خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی نبودند، میگفتند مردم کردستان ایران نیز نباید خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شوند. ساخت و پاخت با جمهوری اسلامی را "پروژه آشتی از راه فرهنگی" نام گذاشته بودند. تا آنجا پیش رفتند که عدم پشتیبانی از خاتمی را خیانت به "ملت" کرد نام نهادند و حتی مقاومت مسلحانه مردم کردستان ایران در مقابل یورش نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را زیر سوال بردند. حزب دمکرات نیز بدنبال اینها در دفاع از دوم خرداد و از این طریق حمایت از جمهوری اسلامی الحق سنگ تمام گذاشت و کم کاری خود را در مقایسه با اینها جبران کرد. مردم کردستان ایران را به شرکت در مضحکه انتخاباتهای جمهوری اسلامی فراخواند، میگفت مردم دارند نمایندگان "واقعی" خود را انتخاب میکنند. آقای خاتمی فرمودند مردم خشونت نکنند ما هم میگوییم خشونت نکنند را دبیرکل سابق این حزب بارها تکرار کردند. همین مصطفی هجری که آنوقت معاون عبدالله حسن زاده بود قول تغییر رژیم اسلامی را از طریق "انتخابات" مجلس اسلامی به مردم کردستان ایران میداد. رک به نشریه کردستان، ارگان رسمی حزب دمکرات، شماره ۲۸۰. عبارات گنگ و پوچ و بی محتوایی از قبیل، "مردم سالاری، شایسته سالاری، قانونمداری و تمامیت خواهی" به فرهنگ روزمره رهبران حزب دمکرات نیز تبدیل شد. طولی نکشید، اما، دوم خرداد، پروژه نجات جمهوراسلامی از درون، شکست خورد، دوم خرداد مضمحل شد و امید حزب دمکرات نیز برای تبدیل شدن به کپی دوم خردادی رژیم در کردستان ایران به یاس مبدل شد، هرچند هنوز حزب دمکرات از کنار آمدن با رژیم اسلامی دل نکنده بود. آنزمان، حزب دمکرات نیز مثل بقیه طرفداران پر و پاقرص دوم خردادی داخل و خارج کشور، کاسه کوزه ها را سر خاتمی میشکست. از "ناپیگیری" خاتمی گله میکرد. اینها خیال میکردند این "سید" اهل "گلاسوس" بود و از اینکه اینطور در نیامده بود، از او "گله" میکردند. حزب دمکرات هم مثل بقیه ماده ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی را به سران حکومت اسلامی یادآوری میکرد و خلاصه آخرین تلاش خود را برای نشان دادن "حسن نیت"

حزب دمکرات به جمهوری اسلامی انجام میداد، لیکن این دوره از "تلاش در راه تفاهم" حزب دمکرات با جمهوری اسلامی نیز مانند "تلاش در راه تفاهم" این حزب در سالهای ۵۸ و ۵۹ بعد از انقلاب ۵۷ در دل سنگ جمهوری اسلامی اثری نکرد. باوجود این، هروقت فشار مردم سرنگونی طلب در کردستان ایران روی جمهوری اسلامی تشدید میشد، رهبری حزب دمکرات نیز به امید اینکه در کردستان ایران کاری از دست حزب دمکرات برای جمهوری اسلامی برآید، بلافاصله چراغ سبزه‌های گاه و بیگاه خود را به ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی میداد. این خیمه شب بازی تا ۱۱ سپتامبر ادامه داشت، ظاهر تا سال گذشته نیز ادامه داشته است. فاجعه ۱۱ سپتامبر ناگهان جهان را وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود کرد. شیپور جنگ تروریستها علنا بصدا درآمد، پرچمهای طرفین این جنگ تروریستی، تروریسم اسلام سیاسی و تروریسم دولتی دولت آمریکا، علنا بالا رفت و جهان را وارد دوره خونباری از حیات خود کرد. "بشریت متمدن" در پایتختهای کشورهای مختلف جهان صف خود را از این دو اردوی وحشی و جنگ طلب جدا کرد، بازمانده "چپ خرده بورژوازی ضد امپریالیست جهان سومی" در کنار اسلام سیاسی قرار گرفت و ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه نیز در کنار تروریسم دولتی دولت آمریکا قرار گرفتند. به این امید که از این جنگ و به قیمت خانه خرابی مردمان دیگری به بهانه ستم ملی بر مردم کردستان، چیزی نصیبشان شود. حزب دمکرات هم جزو این قافله بود. این حزب بعد از ۱۱ سپتامبر با تقدیم دسته گل به سفارت آمریکا در لندن علنا عرض ارادت خود را به دولت آمریکا اعلام کرد. با حمله دولت آمریکا به عراق آش از این هم شورتر شد. ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه در کردستان عراق عملا به بخشی از ماشین جنگی دولت آمریکا تبدیل شدند. دو حزب "حاکم"، اتحادیه میهنی و پارتی (حزب دمکرات کردستان عراق) بجای حل مساله کرد و استقلال کردستان عراق که یک دوره طولانی بود امکان آن را داشتند، برای شریک شدن در قدرت همراه نیروهای نظامی دولت آمریکا در کشتار مردم عراق و در اشغال عراق شرکت کردند. اینها با این کار خود کینه و نفرت موجود میان ناسیونالیسم کرد و عرب را آنچنان تشدید کرده اند که در هیچ دوره ای اینچنین سابقه نداشته است. با تغییری در تناسب قوای فعلی نیروها در عراق، ما شاهد این خواهیم بود که چگونه خون مردم کرد زبان و عرب زبان و ترکمن، عراق را رنگین خواهد کرد. موضع رهبری حزب دمکرات در این مدت جالب بود! رهبری حزب دمکرات در مدتی که جنگ درگیر بود تا سقوط صدام و دولت بعث ساکت بود، انگار اتفاقی نیفتاده بود. با سقوط صدام، وقتی مانع اصلی بر طرف شد، زبان رهبری حزب دمکرات نیز باز شد، زیرا دوستی دیرینه حزب دمکرات با صدام و دولت بعث مانع از ایستادن علنی حزب دمکرات در کنار دولت آمریکا میشد. بمحض اینکه این مانع رفع شد، حزب دمکرات انگار یکی از ژورنالیستهای همراه نیروهای آمریکائی است به ریله کردن اخبار لحظه به لحظه جنگ و نبردهای روزهای قبل پرداخت تا نشان دهد که حزب دمکرات نیز از روز اول موافق حمله دولت آمریکا به عراق و خواستار سرنگونی صدام و دولت

بعث، دوستان دیرین خود، بوده است! از این به بعد حزب دمکرات علنا تلاش میکند تا نشان دهد که موافق سیاست دولت آمریکا در منطقه است. انتخاب مجدد جورج بوش به ریاست جمهوری آمریکا به دبیرکل جدید این حزب مصطفی هجری نیز فرصتی داد تا با تبریک گفتن به جورج بوش و تلویحا دعوت از دولت آمریکا برای عراقیزه کردن ایران، سیاست این دوره حزب دمکرات را علنا اعلام کند. البته چند روز بعد حزب دمکرات با جریان فاشیستی حزب پان ایرانیست اطلاعیه مشترکی داد و نشان داد که حزب دمکرات هیچ پرنسپیی نمیشناسد. برای شریک شدن در قدرت حاضراست مطابق معمول جلو هر مرتجعی سجده کند و به آستان بوسی هر مرتجعی برود. در فوریه ۲۰۰۵ در لندن مصطفی هجری چند گروه کم وزن حاشیه ای را دور خود جمع کرد تا نشان دهد که برای ساخت و پاخت با اپوزیسیون راست ایران دست مایه ای بهم زده است. مصطفی هجری بدنال این "نشست تاریخی" بود، یا احتمالا رسیدن به خدمت سکرتر سفیر دولت آمریکا در لندن بود، خلاصه هرچه بود در مصاحبه خود با "رادیو زاپله" آنچنان "مست باده" بود و آنچنان لاف و گزاف میزد و حریف می طلبید و صدای جنگ طلبی بلند کرده بود که حتی صدای متحدین چند روز قبل خود را نیز درآورد. همه این لاف و گزافها نیز نه واقعا ناشی از موقعیت قوی حزب دمکرات که ناشی از پشت گرمی حزب دمکرات به دولت آمریکا و قوت قلبی بود که مصطفی هجری با آوردن نام آمریکا پیدا کرده بود یا وانمود میکرد که پیدا کرده است. در هر حال و خلاصه کنم، چند و چون "عشق" رهبری حزب دمکرات به دولت آمریکا در این مدت هرچه بوده باشد، مصطفی هجری در جریان سفر اخیرش به اروپا تلاش زیادی کرد تا نشان دهد که حزب دمکرات در این دوره بادیان امید خود را به باد توپهای نیروهای دولت آمریکا و سیاست منطقه ای این دولت، سپرده است. به عبارت دیگر رهبری حزب دمکرات میخواست نشان دهد که از اینکه به این حزب بعنوان ابزار پیشبرد سیاست دولت آمریکا در منطقه نگاه شود، "افتخار" میکند. داستان در این مورد البته از این قرار است، حزب دمکرات بقدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق را به ضرب توپها و موشکهای دولت آمریکا هرچند به قیمت زجرکشی مردمان دیگری، دیده است، شب و روز دارد خواب آن را می بیند و از زاویه این خواب و خیال است که به شیوه دیگر احزاب ناسیونالیست کرد سیاست خود را به استراتژی و سیاست دولت آمریکا در منطقه گره زده است. به این امید که به چنین موقعیتی دست یابد.

## مؤخره:

داستان حزب دمکرات و تاریخ بند و بستهای این حزب با جمهوری اسلامی، بخشی از عملکرد ناسیونالیسم کرد علیه منافع آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کردستان است. حزب دمکرات مانند دیگر احزاب ناسیونالیست کرد هیچ پرنسپیی ندارد جز شریک شدن در قدرت محلی با دولت مرکزی. معامله و بند و بست جزو "پرنسپ" اینها برای رسیدن به این هدف است. جستجو برای

یافتن شکاف و خلل و فرجهای درون رژیم اسلامی، و زندگی در شکاف دولتهای منطقه بخش جدایی ناپذیر "استراتژی" شریک شدن ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه از جمله حزب دمکرات در قدرت محلی است. این در باید همیشه باز نگهداشته شود، این نان دانی باید حفظ شود تا بند و بست اینها با دولت مرکزی و ارتجاع منطقه نیز تحت نام ستم ملی بر مردم کردستان توجیه شود. خواب و خیال عراقیزه کردن ایران نیز در خدمت بازی خطرناک شریک شدن ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات در قدرت محلی است. حزب دمکرات فعلا بدنبال این سیاست روان است و پیروی از سیاست دولت آمریکا در منطقه و برافراشتن پرچم فدرالیسم قومی را در جهت مصلحت و اهداف مقطعی و محلی خود میداند. همپالگی هایش در کردستان عراق را می بیند که تنها به اتکاء دخالت دولت آمریکا به چه ثروت های افسانه ای و امکاناتی دست یافته اند، همانطور که پیشتر گفتم هر شب دارد خواب آن را می بیند و برای رسیدن آن دست بدامان هر مرتجعی میشود.

وجه دیگر و مهم وارد شدن دولت آمریکا در معادله ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه، منجمله حزب دمکرات، در پیش گرفتن سیاستهای علنا و بی پرده راست توسط احزاب و سخنگویان ناسیونالیسم کرد در تقابل با صف چپ و رادیکال جامعه است. چه آنجا که جلال طالبانی تونی بلر را "قهرمان" مبارزه با "استبداد" می نامد و پیروزی خود را بر اجساد قربانیان و بر روی ویرانه های مردم عراق جشن میگیرد، چه آنجا که مصطفی هجری به بوش و اخیرا به تونی بلر بعنوان نخست وزیر این دوره کشور بریتانیا تیریک میگوید و تلویحا خواستار عراقیزه کردن ایران میشود و چه وقتی با اتکاء به این سیاست، لاف و گراف نازل سالهای گذشته حزب دمکرات را تکرار میکند. هم اکنون ما شاهد بالاگرفتن سیاستهای دست راستی ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه در مقابل صف چپ و رادیکال جامعه هستیم. اینها هرچه در باتلاق این سیاست بیشتر فرو میروند به همان اندازه نیز راست تر و دشمنی خود را با بشریت متمدن و صف کمونیسم و چپ و رادیکال جامعه علنی تر میکنند. اگر کسی با وارد شدن دولت آمریکا در معادله ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه متوجه این تغییر و این دگردیسی در سیاست و حرکت ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه منجمله حزب دمکرات در این دوره نشود سخت در اشتباه خواهد بود. موضع گیری سیاسی ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه در جنگ اول و بویژه در جنگ دوم خلیج در مقابل بشریت متمدن و اکنون تلاش برای عراقیزه کردن ایران، مخالفت آشکار اینهاست با هر آنچه که نشانی از مدنیت و انسانیت و آزادیخواهی دارد. ساده انگاشتن چرخش سیاسی ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه از جمله حزب دمکرات به سیاست جهانی و منطقه ای دولت آمریکا باعث میشود که ظرفیت بشدت ارتجاعی و ضد چپ و آزادیخواهانه این گرایش و این احزاب را نادیده گرفت و به آن بدیده اغماض نگاه کرد. دفاع از مبارزه برای رفع ستم ملی در کردستان به هیچ وجه نباید موجب دادن امتیازی به ناسونالیسم کرد و احزاب و گروههای مربوطه شود. روشنفکرانی که از دم به این بهانه دارند عرق قومی و ملی را

باد میزنند و براحتی زیر پرچم سپاه فدرالیسم قومی حزب دمکرات میخزند دارند غیر مسئول بودن خود را در قبال مردم و جامعه و صف رادیکال آن نشان میدهند. فدرالیسم قومی و سرمایه گذاری روی تحریک عرق قومی اکنون نه تنها پرچم حزب دمکرات که پرچم بخش زیادی از اپوزیسیون راست ایران نیز شده است، از سلطنت طلبان گرفته تا جمهوری خواهان فعلی ملی تا بقایای دوم خردادی خارج رژیمی، همه طرف دار فدرالیسم قومی شده اند. حتی جمهوری اسلامی نیز به شیوه خود آن را باد میزند. حزب دمکرات و همه طرفداران قومیت و ملیت، دارند با پرچم سپاه فدرالیسم قومی علیه مردم سرنگونی طلب توطئه میکنند، دارند نسخه تباهی جامعه را میکشند. تنها راه خنثی کردن این طرحهای ارتجاعی و این ترفندها قیام مردم سرنگونی طلب ایران برای بزیر کشیدن کلیت جمهوری اسلامی است. تنها یک قیام پیروزمند علیه جمهوری اسلامی است که همه این توطئه ها و ترفندها را خنثی کرده و راه را برای دخالت مردم در سرنوشت و آینده خود باز خواهد کرد.

ماه مه ۲۰۰۵